

رضایت خانواده سجاد شکری زاده، نوجوان مرگ مغزی مجله رسالت باعث ادامه زندگی ۸ بیمار شد

سجاد امانت خدا بود

۵۰۴



عکاس: سیدگل اشهرآرا

قاب‌هایی خاطره‌انگیز از ۴ ماه حضور محمود اسماعیلیان در لبنان

سید حسن طلبه‌ای پرشور بود



۲ با حضور شهردار مشهد از سایت «مشهد چهره» رونمایی شد

ماندگار شدن روایت آدم‌ها

۶ محسن موسوی زاده که بالغ بر ۴۰ سال پیش در سرافرازان ساکن شد، ما را به خاطرات گذشته این محدوده برد

برج‌سازی در قلعه نجفی



با حضور شهردار مشهد از سایت «مشهدچهره» رونمایی شد

ماندگار شدن روایت آدم‌ها



را از طرح‌های خوب و موفق عنوان می‌کند که با کمک شوراهای اجتماعی محلات اجرا شده است. در ادامه از هر منطقه یک نفر به نمایندگی از شورای اجتماعی محلات به بیان مشکلات مردم می‌پردازد. دیرباز شدن اعتبارات پروژه‌های زودبازده، اجرانشدن پروژه‌های وعده داده شده، بهاندادن به تصمیمات و جایگاه اعضای شورای اجتماعی محلات، کمبود فضای آموزشی و تفریحی از گلیه‌های اعضا و تعیین تکلیف زمین‌های خالی و رها شده، مسجد محوری، سامان دهی دست‌فروشان و مشاغل مزاحم، رفع مشکل ترافیک، بخشی از درخواست‌های مطرح شده در این بخش است.

● اشتراکی که اعضای شورا دنبالش هستند

رونمایی از گزید جدید هفته‌نامه شهرآرا محله، سایت مشهدچهره، شبکه مجازی آن و تقویم اختصاصی شهر مشهد و رسانه اجتماعی «قصه شهر» بخش‌های بعدی این مراسم است که در قلاب دوربین‌ها قرار می‌گیرد. عضو شورای اجتماعی محله راه‌آهن، در ارزیابی عملکرد شهرآرا محله به خبرنگار این رسانه می‌گوید: همین که اعضای شورا شهرآرا محله خودشان و دیگر مناطق را مطالعه می‌کنند، نشان می‌دهد این روزنامه خروجی تأثیرگذاری دارد.

حمیده پالرنج ادامه می‌دهد: از وقتی اشتراک روزنامه شهرآرا برای اعضای شورای محلات قطع شده است، همه مناطق پیگیران هستند و این گواه آن است که این روزنامه چقدر برای آن‌ها اهمیت دارد.

حمیدرضا سحرخیز، رئیس شورای اجتماعی محله چهارچشمه، هم معتقد است در محلاتی که شورا و شهرآرا محله ارتباط خوب و تنگاتنگی دارند، مشکلات بیشتری رفع شده و شهرآرا بازوی شورای اجتماعی محلات در رساندن دردها و مشکلاتشان به مسئولان بوده است.

براساس گفته‌های بسیاری از حاضران، آن‌ها تا قبل از این جلسه، با مشهدچهره آشنایی نداشته‌اند. اما بیشتر آن‌ها عنوان می‌کنند که از این پس، به این سایت هم سر می‌زنند تا خواننده روایت‌های محله خودشان و دیگر محلات باشند.

دسته بندی‌های خوبی انجام و سعی شده هم از نظر جغرافیا، هم از نظر رویکرد و هم از نظر سوژه، دسترسی برای مخاطب ایجاد شود.

او اضافه می‌کند: «مشهدچهره» نخستین پایگاه روایت رویدادها، شخصیت‌ها، اماکن، آیین، فرهنگ و رسوم مشهد و حاصل سال‌ها کار شهرآرا در جمع‌آوری داده‌های شهری است. فرصت‌های رسانه‌ای و محتوایی که در این پایگاه وجود دارد، حاصل تلاش خبرنگاران در چهارده پانزده سال فعالیت است.

به گفته موسوی مهر، مشهدچهره به آدم‌ها و ماجراها و فعالیت‌هایی که در حوزه محله اثرگذار بوده‌اند، توجه دارد؛ البته در بین سوژه‌ها، مفاخر مشهد هم حضور دارند. اما سعی شده است که روایت همه آدم‌هایی که دارای مزیت‌هایی در حوزه محلی بوده‌اند نیز مطرح شود.

او می‌افزاید: البته آنچه الان وجود دارد، بخش کمی از فرصت‌های مشهد است. امیدواریم باره‌اندازی این پایگاه و فراخوانی که شهرآرا در حوزه‌های مختلف می‌دهد، این داده‌های متنوع و متعدد، غنی‌تر و بانک دانش خوبی درباره مشهدالرضا^(ع) تولید شود.

موسوی مهر بیان می‌کند: چهارده سال است که در روزنامه شهرآرا روایتگر داستان‌های افراد و مکان‌های مشهدالرضا^(ع) هستیم. به گفته او تاکنون ۱۲ هزار روایت در روزنامه شهرآرا ثبت شده است که بعضی از افراد الان نیستند یا مکان‌هایش تخریب شده‌اند.

● نکات اعضای شوراهای اجتماعی

اما حکایت بچه‌های شورای اجتماعی محلات هم مهم است. مهدی ابراهیمی، رئیس دبیرخانه شوراهای اجتماعی محلات مشهد نیز به بیان توضیحاتی درباره این شورا و تصمیماتی که گرفته‌اند، می‌پردازد.

او پویش‌های «مشهد مهربان» و «شهر دوستدار آب»

پارکینگ کارخانه نوآوری از همیشه شلوغ‌تر شده است. اعضا و رؤسای شوراهای اجتماعی محلات یکی پس از دیگری وارد سالن اجتماعات می‌شوند. قرار است یک نشست صمیمانه هم‌اندیشی با شهردار مشهد داشته باشند. مدیرعامل روزنامه شهرآرا و خبرنگاران شهرآرا محله هم حضور دارند تا از گزید جدید هفته‌نامه شهرآرا محله، سایت و اینستاگرام مشهدچهره و تقویم اختصاصی شهر مشهد و رسانه اجتماعی «قصه شهر»، رونمایی شود.

● شورای اجتماعی، رابط بین مردم و مدیریت

شهردار مشهد به نقش تأثیرگذار شوراهای اجتماعی محلات اشاره می‌کند و می‌گوید: اعضای شورای اجتماعی محلات، رابط بین مردم و مدیریت شهری هستند.

به گفته محمد رضا قلندر شریف، خیلی شهرها زیر بار این نرفته‌اند که شورای اجتماعی محلات داشته باشند اما در مشهد، نقش این شوراهای پررنگ بوده است. او بسیاری از درخواست‌هایی را که از شهرداری می‌شود، مطالباتی عنوان می‌کند که انجام آن، وظیفه دیگر ارگان‌هاست اما آن‌ها انجام نداده‌اند و مردم اجرای آن را از شهرداری توقع دارند.

● شهرآرا محله، الگویی برای دیگر شهرها

«مشهدچهره» نخستین پایگاه داده هویتی مشهد است؛ این گفته میثم موسوی مهر، مدیرعامل مؤسسه فرهنگی شهرآراست که در مراسم رونمایی رسمی از سایت مردم‌نگاری مشهدچهره بیان می‌کند.

او می‌گوید: ما به دنبال این هستیم که مرجعیت روایت در مشهد را در شهرآرا ایجاد کنیم و با توجه به توانایی و سبقه‌ای که در این زمینه داریم، می‌توانیم بگوییم که این نخستین پایگاه داده هویتی مشهد است که مبتنی بر روایت، طراحی شده است. قطعاً این الگو می‌تواند برای همه شهرها که خود را در حوزه هویتی دارای عقبه و امتداد می‌دانند، نمونه خوبی باشد. در این کار



قزلی در ادامه توضیح می دهد: بارها شده است که در مسیر رساندن فرزندم به مدرسه، افرادی را در حال استعمال مواد مخدر در این قسمت های بوستان خطی دیده ام. شب ها اصلا دوروبر این پارک چشم، چشم رانمی بیند و خانم های جوانی مانند من جرئت نمی کنند از این مسیر تردد کنند.

لپکی های فضای سبز در بولوار فاطمیه همچنان جدول کشی های نامناسبی دارد و فیزی هم از روشنایی و نیمکت مناسب نیست



اهالی بولوار فاطمیه هنوز در انتظار تکمیل پروژه فضای سبز این محدوده هستند

شهرداری قول امسال را داد

آزیتا عطار شاید سه سال می شود که اهالی بولوار فاطمیه منتظر اجرای کامل پروژه بوستان های جنگلی در این خیابان هستند. نامه نگاری های بسیاری با شهرداری منطقه و سامانه ۱۳۷ کرده و سال پیش قول گرفته اند که پروژه اجرایی شود اما پس از گذشت این مدت گلیه دارند که چهار قسمت از این پروژه هنوز اجرا نشده است.



● قول داده بودند سال گذشته تمام شود

محمد مبارزی که یکی از شهروندان ساکن در بولوار فاطمیه است، می گوید: وضعیت این خیابان با وجود حمایتی که شهرداری برای احیای فضای سبز این بولوار کشیده و بسیار هزینه کرده است، به خاطر چهار قسمت که در پروژه نیمه تمام مانده هنوز نیمه تمام است. او ادامه می دهد: در دوره قبلی، شهردار منطقه قول داده بود که تا سال ۱۴۰۲ بخش های نیمه تمام فضای سبز انتهای بولوار فاطمیه که نیش فاطمیه ۹۰،۳ و ۱۱ قرار دارد، به ثمر خواهد رسید ولی این وعده با رفتن ایشان محقق نشد و لچکی های فضای سبز در بولوار فاطمیه همچنان جدول کشی های نامناسبی دارد و خبری هم از روشنایی و نیمکت مناسب نیست.

● چشم، چشم را نمی بیند

سمانه قزلی، یکی دیگر از شهروندان این خیابان، می گوید: بخش های ناتمام پروژه در این خیابان و نابسامانی آن، دلیلی برای شکل گیری پاتوق معتادان شده است و تاریکی بیش از حد این قسمت ها امنیت محله را می دزدد.

● بودجه عمرانی آمد اما طرح را کد ماند

یکی از اعضای شورای اجتماعی محله لشکر نیز درباره پیگیری هایش می گوید: از همان پنج سال پیش که این بوستان جنگلی خطی اجرا شد، بودجه برای سه قسمت از پروژه در نیش فاطمیه ۹۰،۳ و ۱۱ کم آمد و قول گرفتیم کار را تمام کنند، اما با اینکه هرسال بودجه مناسبی برای احیای بازسازی فضای سبز منطقه ۱۰ هزینه می شود، شهرداری هنوز بهسازی این بوستان خطی و محلی را کامل نکرده است.

نویدرضا عرفانیان ادامه می دهد: ما این موضوع را بارها در شورای اجتماعی محله هم مطرح کرده ایم، اما همچنان مسئولان شهرداری منطقه، مسئله اعتبار را بهانه اجرانشدن این طرح می کنند، در صورتی که برای این نقص، اهالی محله مادر رنج هستند.

● تکمیل پروژه به محض بازگشایی اعتبار

معاون اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ می گوید: ما برای اجرای طرح این بخش از بوستان انتهای بولوار فاطمیه، مطالعات را تمام کردیم و نقشه پروژه ها هم تکمیل شده است و کل اسناد مناقصه را هم صادر کرده اند. همه چیز آماده است تا اعتبار باز شود و پروژه را به مناقصه بگذاریم.

سعید میرسعیدی با تأیید این مطلب که شهروندان و اعضای شورای اجتماعی محله لشکر بارها این مشکل را با شهرداری در میان گذاشته اند، می گوید: در تلاشی که زودتر بتوانیم این پروژه را به سرانجام برسانیم، اما اعتبارات شهرداری برای هیچ منطقه ای هنوز باز نشده است و همه شهرداری های مناطق انتظار می کشند که این مهم محقق شود. او اظهار امیدواری کرد که این معضل محله لشکر تا پایان امسال حل و فصل شود.

داستان نویس های کوچک در فرهنگ سرای خادم الشریعه

کارگاه آموزش نویسندگی «داستان نویس کوچک»، به منظور پیداکردن ایده داستان، شخصیت پردازی، نقاشی، نمایش، کلاژ، طرح معما و... ویژه پسران در فرهنگ سرای خادم الشریعه در حال برگزاری است. همچنین نمایش عروسکی «تفکیک یاوران» با هدف فرهنگ سازی زمین پاک، در سالن همایش این فرهنگ سرای برپا می شود.



بزرگراه پیامبر اعظم (ص) ایمن ترمی شود

پروژه ایمن سازی و اصلاح هندسی فاز تکمیلی بزرگراه پیامبر اعظم (ص) با هدف زیباسازی بصری ورودی غربی شهر آغاز شده است. در این پروژه علاوه بر ایجاد رمپ ورودی از باند تندرو به کندرو، طول کندرو نیز تا بعد از فروشگاه نان رضوی افزوده می شود و تاراست گرد میدان قائم (عج) به سمت بزرگراه امام علی (ع) امتداد پیدا می کند.

گل کاری های پاییزی

بیش از ۱۷۷ هزار بوته گل پاییزه در سرتاسر منطقه ۱۰ کاشته شده است. این گل کاری هادر میدان های قائم (عج) و امام علی (ع)، آیلند میانی بولوار اندیشه، چهارراه مخابرات، تقاطع بولوارهای امامیه و شاهد به متراژ ۲ هزار و ۴۰۰ متر مربع انجام شده است. از میان گونه های گل های پاییزی می توان به بنفشه، مینا چمنی، داوودی، همیشه بهار و کلم زینتی اشاره کرد.

آموختن مهارت های زندگی در مساجد

باتوجه به استقبال شهروندان محلات خاتم الانبیا (ص) و امام هادی (ع) از خدمات مشاوره ای، طرح «ترنم زندگی» برای دومین سال پیاپی در مساجد منطقه ۱۰ در حال برگزاری است. مسجد صاحب الزمان (عج) در محله خاتم الانبیا (ص) و مسجد امام هادی (ع)، موسی بن جعفر (ع) و فاطمیه در محله امام هادی (ع) میزبان برگزاری نشست های طرح ترنم زندگی هستند. سرفصل های این دوره می های صمیمانه شامل ارتقای روابط زوجین، پیشگیری از اعتیاد، تربیت فرزند، کنترل هیجانات و مشاوره پیش از ازدواج است، علاوه بر این باتوجه به دغدغه های جامعه مبنی بر افزایش جمعیت، سرفصل تربیت فرزند در راستای جوانی جمعیت هم از سال جدید به این طرح اضافه شده است.

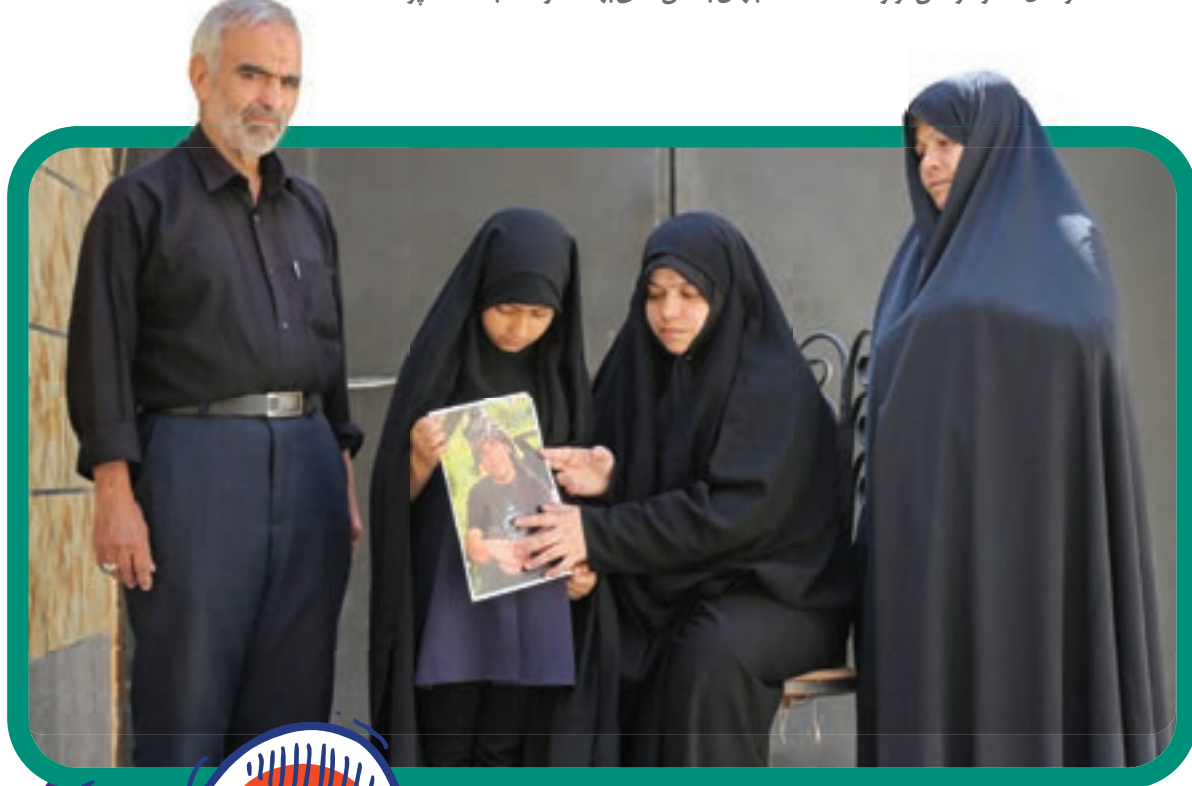


رضایت خانواده سجاد شکری زاده، نوجوان مرگ مغزی محله رسالت
باعث ادامه زندگی ۸ بیمار شد

سجاد امانت خدا بود

آزیتا حسین زاده عطارا شنبه، ۲۴ شهریور بود که سجاد شکری زاده، پسر نوجوان خیابان یوسفیه، عضو فعال بسیجی مسجد محله رسالت، همراه پنج نفر دیگر از دوستانش، برای گشت خودجوش تأمین امنیت منطقه رفت و دچار سانحه ای دل خراش شد که فوت او را در پی داشت. حالا خیابان یوسفیه و مسجدش، دیگر آن بچه اهل بگو بخند و اجتماعی و مطیع و متین را که پای ثابت همه برنامه های مذهبی و معنوی مسجد بود، ندارد. در روز شنبه این هفته، مرگ مغزی سجاد را در بیمارستان طالقانی اعلام کردند و مادرش بی درنگ اجازه داد که اهدای اعضای بدن او به چند نفر دیگر جانی دوباره دهد.

کسی نمی داند صاحب قلبی که یکشنبه هفته پیش با جت در سریع ترین زمان به تهران رفت تا به یک مرد چهل و چهار ساله زندگی ببخشد، چه کسی بود. یکبیدی که به بیمارستان بوعلی سینای شیراز رفت تا به دختری پانزده ساله پیوند شود، از آن سجاد پانزده ساله بود. کلیه های او هم به خانمی نوزده ساله ساکن نیشابور و آقایی بیست و دو ساله ساکن قائن، زندگی بخشید و قرنیه های چشمانش برای پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد سپرده شد. حتی بخشی از پوست سجاد برای پیوند به بخش سوختگی بیمارستان امام رضا^(ع) مشهد ارسال شد و خودش در آرامگاه قطعه ۱۰ «جهان بخش» های بهشت رضا^(ع) به خاک سپرده شد.



یاسی دقیقه سی پی آر برگشته بود

همان طور که باهم صحبت می کردند، یکی از دوستانش با سجاد تماس می گیرد و دنبالش می آید و سجاد به همراه دوستانش برای گشت بسیج می رود: مادر ادامه می دهد: وقتی بیرون می رفت، از او پرسیدم کی برمی گردد. گفت ساعت ۱۱. زمان از ساعت ۱۱ شب که رد شد، نگران شدم. با گوشی اش تماس گرفتم و پاسخ نداد. ساعت به ۱۲ رسید. دوباره تماس گرفتم. آقای سالاری، خادم مسجد، گوشی سجاد را برداشت. گفت «سلام خانم. سجاد زمین خورده و یک مقدار پایش خراش برداشته است. می آید خانه.» من دخترها را خواباندم و دوباره در ساعت ۱۲، ۳۰ تماس گرفتم. دوباره آقای سالاری جواب داد و گفت «نگران نباشید خواهد. سجاد پایش شکسته است.» بعد از یک ربع، خودشان تماس گرفتند که «شما حاضر شو و بیایا. خانم سالاری و خانم غفاری، از خانم های مسجدی، پیش دخترهای می آیند که تنها باشند و دو تا از نوجوانان مسجدی می آیند دنبال شما که شمارا تا بیمارستان بیاورند.»

زینب خانم کرم پور به بیمارستان می رود و آنجا به او می گویند بعد سی دقیقه سی پی آر، نفس سجاد برگشته. اما باز هم به مادر اجازه نمی دهند که او را ببیند: «گفتند در بخش مردان بستری است و فقط یک نفر آقا اجازه ملاقات دارد. آقای سالاری قضیه را به من نمی گفت. برادرم هم چون گوشی اش خاموش بود، آن وقت شب متوجه تماس من نشد. من فکر می کردم برای یک شکستگی ساده همه را نگران نکنم. صبح شد و من دیدم پنج شش نوجوان و آقای سالاری و خانم غفاری هنوز مانده اند و بیمارستان اجازه نمی دهد که من پسر را ببینم. همسایه ها دلشان طاقت نمی آورد که من تنها در بیمارستان بمانم. برای همین به خانه برگشتم که آن هامعذب نباشند و بتوانند برگردند. ساعت ۵ صبح با برادرم ارتباط گرفتم و رفتم بیمارستان و وقتی برادرم بالای سرش رفت، تازه متوجه شدیم هیچ شکستگی در کار نبوده. فقط کف دست هایش یکم خراش برداشته بود و با اینکه کلاه کاسکت داشت، ضربه مغزی شده بود. پنج نفر دیگر که برای آن گشت رفته بودند، همه سالم بودند:

فقط راکب پشتی موتور پسر
کمی خراش برداشته بود که
سرپایی مداوا شد.»

راضی به رضای خدا

اهالی محله می گویند مادر
سجاد وقتی خبر مرگ مغزی
پسرش و پیشنهاد پزشکان
بیمارستان را برای اهدای اعضا شنید،

بدون هیچ درنگی، پای آن نامه را امضا کرد.

می گویند این زن با اینکه جوان است، دل

بزرگی دارد و پاسخ خودش به این جمله ها این

است که «فکر کردم حالا که سجاد نیست و کل خانواده و

دوستانش و یک محله داغ دار پرکشیدنش هستند، چقدر

خوب است که با اعضای بدنش، جانی دوباره به آدم های

دیگر ببخشیم. برای اینکه خانواده های دیگر داغی را که تا

ابد در سینه مایماند، تجربه نکنند. دل کندن از پاره تنم که

یک عمر برای او زحمت کشیدم، خیلی سخت بود اما هر چه

با خودم فکر کردم، دیدم سجاد هدیه ای از سمت خدا و

امانت دست من بود و او صلاح دانسته است که حالا برود.»

پدربزرگ سجاد، محمد کرم پور، می گوید: دخترم هیچ وقت

پیگیر نشد که قلب سجاد در سینه چه کسی می زند یا دیگر

اعضای بدنش کجا رفته و به چه کسانی جان داده است،

چون نمی خواست دیدن آن ها جای خالی سجاد را پر کند

تداعی کند یا آن افراد حس بدی داشته باشند از اینکه حالا

دیگر سجاد نیست و عذاب وجدان پیدا کنند.

رضایت به اهدای عضو به خاطر شادی سجاد

درست است که خانه سجاد در محله رسالت قاسم آباد است اما چون پدرش دو سال پیش به رحمت خدا رفته است، اولین روز مراسم ترحیم را در منزل پدر بزرگ سجاد برگزار کرده و ما برای گفت و گو با خانواده او، راهی مصلی و منزل پدر بزرگ این نوجوان بسیجی می شویم. مادر سجاد، زینب کریم پور، همین طور که چغیه پسرش، سجاد، را بر دوش و گوشه ای از آن را در دست دارد می بوید، می گوید: شنبه چند هفته پیش بود که دوستان سجاد چند کلیپ مولودی برای او فرستاده بودند. سجاد و من و ساجده، خواهر ده ساله اش، دور هم جمع بودیم و بچه ها شادی می کردند.

پسر سجاد حس و حال عجیبی داشت. او کلیپ های شاد مولودی خوانی را می گذاشت و من و ساجده دست می زدیم و می خندیدیم. البته من همیشه در خانه در روزهای ولادت اهل بیت^(ع) برنامه ام همین است که خانه رنگ و رووی خوشحالی داشته باشد.

ساعت ۵ عصر و نزدیک نماز که می شود، سجاد و فاطمه هشت ساله و ساجده ده ساله به همراه مادرشان مثل خیلی از روزهای دیگر برای اقامه نماز مغرب و عشاء به مسجد می روند. فردایش قرار بوده است فرماندهان بسیج، دانش آموزانی مانند سجاد را به اردو ببرند و مادر نگران نان خانه بوده است. به سجاد می گوید: «پسر من قبل از اینکه بروی، حتماً نام بگیر.» مادر تعریف می کند: وقتی سجاد بعد از مسجد، بانان به خانه رسید، نشست لباس هایش را اتو کرد و چغیه اش را که سبز رنگ بود، روی دوشش انداخت و همین طور که شوخی می کردیم، گفت «مامان، ببین چقدر شبیه شهیدام! قبل از آن هم خیلی درباره شهادت حرف زده بودم می گفت «اگر من شهید شوم، چه سعادت بزرگی است.» خواهر ده ساله اش، ساجده، روحیه اش حساس است و از این حرفش ناراحت شد. سجاد به او گفت «این که حرف بدی نیست.» زینب خانم ادامه می دهد: ما چنین روحیاتی از سجاد سراغ داریم و مطمئن هستیم بارضایت برای اهدای عضو، روح او را هم شاد کرده ایم.



فعالیت سجاد در مسجد صاحب الزمان (عج)

حرف های زینب خانم درباره سجاد این طور ادامه پیدا می کند: مادر سال ۹۳ به محله رسالت و خیابان نهضت آمدیم. پسر هشت سالش بود و در کلاس دوم درس می خواند. در این محله غریب بودیم و فامیلی اینجاند اشتیم. سجاد پسری اجتماعی بود. همیشه دوست داشت دوستان زیادی داشته باشد. به او گفتم مادر برو مسجد محله که آنجا دوستان خوب پیدا کنی. یکی دوبار که به مسجد رفت. کمی رنجید؛ چون بعضی بچه ها سر به سرش گذاشته بودند. اما همان سال ها توفیقی شد که افرادی مانند آقای قربان زاده و آقای معین مربی مسجد شدند و بچه ها را جذب مسجد کردند. الان هم آقای قاسمی در مسجد بسیار هوای بچه ها را دارد. حالایشتر از بزرگ ترها. نو جوانان در مسجد حضور دارند و بسیار فعال هستند. مسجد صاحب الزمان (عج) محیط فعال و پر شور برای نو جوانان دارد و سجاد با مربی هایش در مسجد عیاق شده بود. آن ها علاوه بر کلاس های تربیتی و قرآنی و فرهنگی، برنامه های اردویی و استخر و فوتبال و برنامه های دیگر هم داشتند. سجاد هم در آن برنامه ها مشارکت می کرد. کلاس های معارف و حلقه صالحین برای او جذابیت داشت.

مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی بیمارستان منتصریه مشهد:

جوان دچار مرگ مغزی به هشت بیمار زندگی بخشید

مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد می گوید: اهدای اعضای بدن سجاد شکری زاده، نو جوان مرگ مغزی شده، موجب نجات و ادامه زندگی هشت بیمار نیازمند به عضو شد.

دکتر ابراهیم خالقی می افزاید: قلب سجاد شکری زاده در سریع ترین حالت ممکن با هوایمای جت، در بیمارستان مسیح دانشوری تهران به مردی ۴۱ ساله ساکن تهران و کبد او در بیمارستان بوعلی سینای شیراز به خانم جوان پانزده ساله ای ساکن شیراز پیوند شد.

این پزشک حادثه ادامه می دهد: کلیه های مرحوم نیز به وسیله تیم پیوند کلیه در بیمارستان منتصریه به یک خانم جوان نوزده ساله ساکن نیشابور و مردی بیست و دو ساله ساکن قائن پیوند زده شد. قریه های مرحوم به منظور پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد ارسال شد و قسمتی از پوست او هم برای پیوند به بیماران بخش سوختگی بیمارستان امام رضا (ع) مشهد اهدا شد. این پزشک متخصص در حوزه پیوند اعضا با اشاره به اینکه بین هفتاد تا هشتاد درصد از خانواده های بیماران مرگ مغزی، به اهدای عضو رضایت می دهند، یاد آور می شود: از اول سال ۱۴۰۳ تاکنون حدود ۱۰۱ مورد مرگ مغزی منجر به اهدای عضو ثبت شده است که این تعداد به ۴۸۷ نفر عضو اهدا کرده اند. دکتر ابراهیمی تأکید می کند: از این تعداد بیمار مرگ مغزی به ۶۶ نفر کلیه، ۴۷ نفر کبد، ۹ نفر قلب، یک نفر هم زمان کلیه و کبد، ۱۵۹ نفر قریه و ۱۶۲ نفر پوست پیوند شده است.

مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد ادامه می دهد: بین این موارد، ۴۳ عضو هم برای بیماران با وضعیت وخیم به تهران و شیراز ارسال شده اند که شامل سه قلب، بیست کلیه و بیست کبد می شود.

او در پاسخ به این سؤال که آیا آماری هست که نشان دهد چند بیمار در مشهد به خاطر اهدا شدن عضو از دنیا رفته اند، می گوید: از آنجاکه ماتنهای آماری ثبت نامی های پیوند عضو داریم و نمی دانیم که از این تعداد چند نفر از دنیا رفته اند یا مشکلمان با پیوند از جایی دیگر حل شده است، آمار آنچه گفتید را در اختیار نداریم. بر اساس آماری که در دست داریم، از ابتدای سال هشتصد نفر ثبت نامی داشته ایم که از این تعداد بعضی فوت شده اند و بعضی اصلاح شرایط دریافت عضو پیوندی را نداشته اند. آماد و بیست نفر دیگر در این لیست، کسانی هستند که آماده پیوند هستند و شرایط دریافت عضو پیوندی را دارند.

دکتر ابراهیمی همچنین درباره دلایل مرگ مغزی افراد یاد آور می شود: معمولاً اولین دلیل مرگ مغزی، تصادفات و دومین علت، سکته مغزی است و این آمار آخر هر سال به صورت دقیق استخراج می شود.

حمید قاسمی

فرمانده پایگاه بسیج شهید مطهری و رئیس

شورای اجتماعی محله رسالت

فعال در مسجد و مدرسه

سجاد از همان کودکی در برنامه های مختلف مسجد حضور داشت و بسیار فعال بود. اهل بگو بخند بود و اجتماعی و مطیع و متین. او هم عضو فعال بسیج حوزه ۲ یاسر پایگاه شهید مطهری مسجد بود و هم در دبیرستان قفلی، به عنوان فرمانده، با بچه های مدرسه به تحقیقات اطلاعاتی می رفت. شب حادثه، سه موتور دوپشته بودند که در آمبریه ۳۷ برای گشت رفته بودند. آنجا یک در بچه فاضلاب بوده که ارتفاع سی سانتی متری از زمین داشته است و موتور سجاد که روی آن می رود، از مسیر منحرف می شود و زمین می خورد و چند متری روی زمین کشیده می شود و سرش ضربه می خورد. وقتی به ۱۱۵ زنگ می زنند، او را به بیمارستان طالقانی می برند. یک هفته در آنجا بستری بوده است و بعد از یک هفته حالش بدتر می شود، تا جایی که دیگر مرگ مغزی اعلام کرده و پس از رضایت مادرش، او را به بیمارستان منتصریه منتقل می کنند. این ماجرا در

تاریخ ۲۴ شهریور ۱۴۰۳ حدود ساعت ۲۳ اتفاق افتاد و یک هفته بعد، روز سه شنبه، او را به قطعه جهان بخش، بهشت رضا (ع) منتقل کردند که مخصوص افراد اهدای عضو است.



محسن موسوی زاده که بالغ بر ۴۰ سال پیش در سرافرازان ساکن شد، ما را به خاطرات گذشته این محدوده برد

برج سازی در قلعه نجفی

۹



ایستگاه
اول



○ سال ۶۱ که ما آمدیم، همه این محدوده بیابان بود. می خواستیم نشانی بدهیم، می گفتیم رویه روی کوه یک خیابانی هست بیابید داخل. اوایل به خاطر قلعه نجفی به «محله نجفی» معروف بود. بعد ها شهرداری نام سرافرازان را روی آن گذاشت.

فهمیده شهری طرح کامپیوتر صد مکانیکی و مدل دایره مثلثاتی را که ارائه داد. آن قدر مورد استقبال قرار گرفت که دولت برای قدردانی و تشویقش، زمینی در محله سرافرازان به او اهدا کرد.

محسن موسوی زاده، سال ۶۱ این زمین را ساخت و در حالی در آن ساکن شد که آب، برق، گاز و تلفن نداشت. آن موقع دانشجوی سال اول دانشگاه فردوسی بود و برای رفع مشکلات و بهبود وضعیت محله اش بارها و بارها پیگیری کرد. آقا محسن، راوی خاطرات محله اش شد و گذشته ها را برای ما مرور کرد.

ایستگاه
دوم

○ قدمت قلعه نجفی، به حدود ۱۵ سال پیش برمی گردد. به نظرم وجود این قلعه باعث شده است که بعد ها محله های سرافرازان و اطرافش شکل بگیرد. وقتی می بینم باقی مانده این بنای قدیمی دارد تخریب می شود، رنج می برم.



ایستگاه
سوم

ایستگاه
چهارم



○ این قدیمی ترین خانه محله سرافرازان است که در کوچه پیروزی ۱۸/۸ قرار دارد. مالک آن آقای نعمتی بود. وقتی ما خانه هایمان را ساختیم، یکی از اتاق هایش را مغازه کرد و ما محتاج اولیه را می آورد تا برای خرید به داخل شهر نرویم.

ایستگاه
پنجم



○ اولین پزشک سرافرازان، دکتر علیرضا شریعت پناهی بود. مطبش اینجا در کوچه پیروزی ۱۸ بود. وقتی می رفتیم پیشش، گوشی را روی قفسه سینه می گذاشت و بالحن مهربان می گفت: «نفس، نفس». این قدر این عبارتش در ذهن همه مانده بود که او را «دکتر نفس» صدا می کردند.

ایستگاه
ششم



○ این قسمت از کوچه پیروزی ۱۸ را که می بینید، بیابان بود. دورش را با کیسه گونی می بستیم و نماز جماعت می خواندیم. ماه محرم گنده می آوردیم و روی آن، دیگ شله می گذاشتیم. سال ۷۰ با کمک دولت و مردم مسجد حضرت ابوالفضل^(ع) ساخته شد.

○ این برج ها آینه دق من هستند. همین طور یکی پس از دیگری دارند ساخته می شوند و هیچ کس توجهی نمی کند که بابا لافتن این ها، روز به روز آلودگی هوای شهر بیشتر می شود.



گروهی از ورزشکاران، ۴۳ کیلومتر را در کوه‌ها دویدند

به یاد قهرمانان لشکر ۷۷

۱۰



گرفتند که این صعود را به یاد این سنگربانان انجام دهند.

● ۱۰ متر جلوترمان را نمی‌دیدیم

محمد بابایی، یکی از اعضای این گروه، می‌گوید: پس از ۷۵ دقیقه دوندگی سریع به قله قوچگر رسیدیم. باران می‌آمد و مه و باد زیادی بود. حتی ۱۰ متر جلوترمان را نمی‌توانستیم ببینیم و با کمک نرم افزاهای مسیریابی، طی مسیر می‌کردیم. او ادامه می‌دهد: به جاده مخابراتی که رسیدیم، دیگر مه تمام شد. بعد از آن به سمت ازغد و مایانات رفتیم و سرانجام به سنگ چین پشت قله زور رسیدیم.

در قله زو، در حالی که تعدادی از خانواده‌ها به استقبال کوه‌نوردان آمده بودند، بنری که روی آن نوشته شده بود «لشکر ۷۷ پیروز خراسان، افتخار مردم ایران» برافراشته می‌شود و در قاب دوربین‌ها قرار می‌گیرد.

بابایی می‌گوید: چون ارتشی‌ها دیر متوجه صعود ما شدند، نتوانستند به استقبالمان بیایند ولی ما به پاس قدردانی از آن‌ها این صعود را تقدیمشان کردیم. ناگفته نماند که چند بار تماس گرفتند و قدردانی کردند و حتی جویای احوالمان در مسیر بودند.

به گفته بابایی، این پیمایش، ۹ ساعت به طول انجامیده است و دوندگان در آن ۱۷۲۱ متر ارتفاع گرفته و ۲ هزار و ۵۰۶ متر فرود داشته‌اند.

و ۴۲ کیلومتری را در پارک ملت و مناطق کوهستانی دویده‌ایم. او ادامه می‌دهد: زمان جنگ من پسری یازده ساله بودم و به خاطر دارم که حصر آبادان چقدر ناراحت‌کننده و آزادی آن چقدر بزرگ و ارزشمند بود. وقتی تصمیم گرفتیم مسیر دیزباد نیشابور تا قله زو مشهد را از بین کوه‌ها بدویم، گفتیم این را به یاد ارتشی‌های لشکر ۷۷ پیروز خراسان انجام دهیم که نقش اصلی در آزادسازی آبادان داشتند.

● صعود به یاد رزمندگان

به عقیده حاجی اسماعیلی، ارتش، تربیون خاصی ندارد و اقداماتش آن‌طور که باید، دیده نمی‌شود. برای همین اعضای گروه به صورت خودجوش و بدون اینکه ارتشی باشند، تصمیم

فهمیده شهری مسیر را که از روی نقشه بررسی کرد، ۴۳ کیلومتر بود. تقویم هم با او یار شد و چهل و سومین سالروز شکست حصر آبادان را نشان می‌داد. این راه فال نیک گرفت و قرار شد کوه پیمایی مسیر دیزباد نیشابور تا قله زو مشهد را به یاد این روز انجام دهند.

رضا حاجی اسماعیلی همراه چهارده نفر دیگر، ساعت ۳ صبح از مشهد با مینی بوس به سمت نیشابور حرکت و ساعت ۵:۲۰، کوه پیمایی خود را از دیزباد نیشابور شروع می‌کنند. آن‌ها پس از دویدن این مسیر در کوه‌ها، پرچمی راه پاس قدردانی از سربازان و فرماندهان ارتش بر قله زو مشهد برافراشتند.

● خاطرات قدیم ما را یاد ارتشی‌ها انداخت

همه چیز از یک پیاده روی ساده شروع شد. قرار بود ورزش کنند تا سالم بمانند. کم‌کم که آمادگی بدنشان بیشتر شد، تصمیم‌های بزرگ‌تری گرفتند. آخرینش همین دویدن مسیر ۴۳ کیلومتری در کوه‌هاست. رضا حاجی اسماعیلی می‌گوید: ما بالغ بر ۱۵۰ نفر هستیم که به سرپرستی علی اصغر علیزاده تمرینات دوومیدانی انجام می‌دهیم. در این میان بعضی افراد گروه آمادگی بدنی بیشتری دارند و همراه آن‌ها مسیرهای ۲۰



امیررضا روزدار تاکنون ۱۳ مدال رنگارنگ از مسابقات استانی و کشوری کاراته دشت کرده است

پسر طلایی

● غیر از ورزش چه تفریح دیگری داری؟

بازی‌های کامپیوتری و ورزش در پارک را هم خیلی دوست دارم و بیشتر با امیرحسین شکوهی وقت می‌گذرانم که هم بهترین دوستم و هم پسرخاله‌ام است و تفریح و درس خواندن با هم است.

● درست را خوب می‌خوانی؟

درس برایم خیلی مهم است. در کنارش زبان انگلیسی هم یاد می‌گیرم. خانواده من بادرش شوخی ندارند و به شرطی می‌گذارند من به باشگاه بروم که درسم افت نکند.

● در محله و مدرسه چه امکانات ورزشی‌ای داری؟

پارک کنار خانه مان، امکانات ورزشی خوبی دارد. در محله باشگاه ورزشی کاراته هم داریم که بیشتر بچه‌های محله در آن عضو هستند. امکانات ورزشی مدرسه مان هم خوب است؛ هم زمین چمن داریم و هم میز تنیس. البته من دوست داشتم باشگاه رزمی هم در مدرسه داشته باشیم و به بچه‌ها آموزش بدهم.

● بزرگ‌ترین آرزوی ورزشی‌ات چیست؟

اینکه در آینده عضو تیم ملی کاراته بزرگ سالان ایران باشم. من امسال در مسابقات انتخابی تیم ملی نوجوانان نفر اول شدم و امیدوارم در مسابقات آسیایی حضور داشته باشم.

کاراته است و فکر می‌کنم پیشرفت خوبی در این رشته ورزشی داشته‌ام.

● تاکنون در این رشته چه مقام‌هایی کسب کرده‌ای؟

از تابستان سال ۱۴۰۱ در مسابقات استانی حضور دارم و تاکنون ۹ مدال طلای استانی و دو طلای کشوری به دست آورده‌ام که آخرینش شهرپور امسال در تهران برگزار شد و حکم انتخابی تیم ملی را داشت. یک مدال نقره و یک مدال برنز استانی هم دارم که از دیگر افتخارات من در ورزش کاراته است.

رضایاحی نوجوان رزمی کار محله رسالت، کلکسیون از مدال‌های رنگارنگ در رشته کاراته را کسب کرده است. باینکه یازده سال بیشتر ندارد، سیزده مدال طلا، نقره و برنز در سطح استانی و کشوری به ارمغان آورده که آخرینش، مدال طلای مسابقات انتخابی تیم ملی است که همین چند روز پیش در تهران برگزار شد. حالا امیررضا روزدار عضوی از تیم ملی نوجوانان در سبک «کن شین کان کاراته» است و امید دارد در مسابقات آسیایی حضور داشته باشد. او به درسیش نیز اندازه ورزش اهمیت می‌دهد.

● چه شد به ورزش کاراته علاقه‌مند شدی؟

پدرم، نعمت... روزدار، سال‌هاست که مربی کاراته است. او از کودکی، من را با خودش به باشگاه می‌برد و همین موضوع باعث علاقه من به ورزش کاراته شد. او در خانه هم مربی من است و هم حریف تمرینی.

● به جز کاراته به ورزش دیگری هم علاقه داری؟

من فوتبال را به صورت نیمه حرفه‌ای بازی می‌کردم. سه سال عضو تیم شهاب خراسان بودم و در لیگ مشهد هم سابقه حضور دارم. اما حالا چهار سال است که همه فکر و ذکر و علاقه‌ام ورزش رزمی

۹





۱ این قاب مربوط به آبان سال ۱۳۶۲ در سوریه و حرم حضرت زینب (س) است. من نفر اول از سمت چپ هستم و نفر سوم سمت چپ نیز سید حسن نصر است؛ طلبه‌ای جوان و پرشور که آن روزها تنها بیست و دو سالش بود و خیلی از جوانان مذهبی لبنانی را هدایت می‌کرد.



۲ دره بقاع و روستای جنتامحل استقرار نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و آموزش نیروهای حزب... بود. این پایگاه را سید عباس موسوی، رهبر شهید حزب... در اختیار سپاه قرار داد. در آبان سال ۶۲، هواپیماهای صهیونیست به شدت این پایگاه را بمباران کردند که در جریان آن، دو بیست نفر از نیروهای سپاه و حزب... به شهادت رسیدند.

قاب‌هایی خاطره‌انگیز از ۴ ماه حضور محمود اسماعیلیان در لبنان سید حسن طلبه‌ای پرشور بود

رضاریاحی | محمود اسماعیلیان هشت سال در جبهه‌های دفاع مقدس جنگیده است و سه بار سابقه مجروحیت دارد. او که حالا رازی دفاع مقدس است، در سال ۱۳۶۲ به مدت چهار ماه به لبنان اعزام شد و همراه دیگر پرسنل سپاه انقلاب اسلامی، وظیفه آموزش نیروهای حزب... لبنان را بر عهده گرفت. اسماعیلیان در سفرهایی که به سوریه و شهرهای مرزی لبنان و اسرائیل داشت، سید حسن نصر... را که در آن روزهای یکی از فعالان جنبش تازه پا گرفته حزب... لبنان بود، همراهی می‌کرد.



۴ سرکشی از منطقه‌ای در بلندی‌های جولان، کار هر روز ما بود. نیروهای بسیجی لبنان و سوریه ما را در این سرکشی‌ها همراهی می‌کردند و بلد راه ما بودند.



۳ بمباران پادگان حضرت علی (ع) در شهر بعلبک یکی دیگر از قاب‌هایی است که خاطرات تلخی را برایم تداعی می‌کند. من راننده خودرولندرو بودم که برای رساندن آقای نجفی به نماز جماعت از پایگاه خارج شدم و همین جان من را نجات داد.

۵ دی ماه سال ۶۲ ما موریت من در لبنان و سوریه تمام شد و به ایران برگشتم. اینجا لحظه‌ای است که همراه صالح غلامزاده، از بچه‌های حزب...، خدا حافظی کردیم و سوار هواپیما شدیم.